

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدّسی طباطبائی نرودی دست برکات

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۹۰ - شنبه ۱۹/۲/۹۴

فرمایش حاج شیخ مرتضی حائری اعلی الله مقامه در حل اشکال

ایشان در کتاب مبانی الاحکام چنین فرموده‌اند^۱ که این شبهه، شبهه‌ی سنگینی است و فرمایشات والد معظم و برخی دیگر از بزرگان در رفع آن کافی نیست و در نهایت می‌فرمایند^۲ دفع این شبهه چنین است: احکام دو دسته‌اند؛ احکام تکلیفیه و احکام وضعیه. این شبهه در احکام تکلیفیه با یک مقدمه کلاً قابل رفع است و آن اینک:

قوام حکم الهی همان اراده‌ی الهیه یا کراهت الهیه جلّ و علا است و جعل در آنچه که قوام اطاعت و

۱. مبانی الأحکام فی أصول شرائع الإسلام، ج ۳، ص ۵۳:

أن ما ذكره تبعاً لشيخه العلامة والدنا الاستاذ تغمده الله برحمته و غفرانه من عدم التعارض في صورة الاختلاف بالتقييد و عدمه و إن كان حقاً إلا أنه لا ترتفع بذلك شبهة التعارض، لأنها مبنية على أن مقتضى الاستصحاب العدمي عدم وجوب الجلوس بعد الزوال مطلقاً لا بنحو التقييد و لا بنحو الظرفية و لو بأن يكون باقياً من الوجوب السابق، فالشبهة باقية بحالها، فلا بدّ إمّا من التسليم كما وقع ذلك من بعض أعلام العصر كان الله له كما في تقريره، و إمّا من دفعها بغير ما مرّ.

۲. همان، ۵۴:

و يمكن دفع الشبهة بعونه تعالى في الأحكام التکلیفیه بأنّ ما به قوام الحكم الإلهي هو الإرادة الإلهية أو كراهته جلّ و علا بأيّ معنى تصوّر ذلك، و لا أثر للجعل في ما به قوام الإطاعة و المعصية و المثوبة و العقوبة. فلو علم عبدٌ بتعلّق إرادته تعالى بشيء و لو من طريق الكشف أو النوم و علم بعدم جعل على طبقه بتوسط جبرائيل عليه السلام أو الرسول صلى الله عليه و آله و سلم يجب عليه الإطاعة، كما أنّه لو علم بالجعل لبعض المصالح فيه و علم بعدم وجود الإرادة اللبّية على طبقه لم يكن عليه تكليف. و هذا واضح عند العقل.

و لا شك أنّ الحكم بهذا المعنى قديم، فإنّ الجلوس بعد الزوال في المثال إن كان مورداً لتعلّق الإرادة الإلهية كان كذلك قديماً، لاستحالة البدء، و إلا كان كذلك قديماً فليس لاستصحاب عدم الحكم بالمعنى الحقيقيّ حالة سابقة متيقّنة فلا يجرى استصحاب عدم الوجوب من أوّل الأمر. و المثال الذي يمكن أن يكون مورداً للابتلاء هو الوقوف بعرفات بعد غروب الشمس و قبل ذهاب الحمرة المشرقية.

معصیت و ملاک مثبت و عقوبت است تأثیری ندارد و لهذا اگر کسی علم به اراده‌ی پروردگار نسبت به چیزی یا علم به کراهت پروردگار نسبت به چیزی داشته باشد (به هر طریقی) باید طبق علم مذکور و مطابق کراهت و اراده‌ی الهی عمل کند هرچند جعلی مطابق آن نباشد، کما اینکه اگر کسی علم به جعل اعتباری داشته باشد ولی بداند که بر طبق این جعل، اراده‌ی لیبی‌ الهیه وجود ندارد و این جعل به خاطر بعضی مصالح انجام شده است، وجوب اطاعت ندارد؛ یعنی حتی اگر مولا امر به چیزی کرده است ولی مکلف می‌داند این امر به خاطر بعضی مصالح است و این امر از پشتوانه‌ی اراده‌ی الهی برخوردار نیست لزومی در اطاعت آن وجود ندارد، و هذا واضح عند العقل.

این کبری در کلام این بزرگوار صحیح است و لکن کلام در صغری است؛ مثلاً آیا واقعا جایی وجود دارد که با علم به جعل، بدانیم اراده‌ای پشت آن جعل وجود ندارد؟! در هر حال ایشان معتقدند روح احکام همان اراده‌ی الهیه است، بنابراین معلوم می‌شود که احکام قدیم هستند؛ زیرا بداء به معنای حقیقی آن (پشیمانی) در حق خداوند محال است و نسخ نیز در حقیقت انتهای آمد حکم است؛ بدین جهت احکام حادث نیستند و اگر حکمی باشد از ازل وجود دارد و اگر وجود ندارد از ازل وجود ندارد.

در مثال جلوس بعد از زوال می‌گوییم یا اراده‌ی الهیه از ازل به جلوس بعد زوال متعلق است یا اراده‌ی الهیه از اول بدن متعلق نیست، لذا نمی‌توانیم بگوییم قبلاً متعلق نبود و با شک، استصحاب عدم جاری کنیم؛ زیرا نمی‌توانیم زمانی را فرض کنیم که یقین به عدم حکم داشته‌ایم؛ به دلیل آنکه حکم، حادث نیست تا نبوده باشد و بعداً محقق شده باشد. لهذا همیشه شک داریم که آیا جلوس بعد از زوال واجب است یا غیر واجب و نمی‌توان فرض کرد که حکمی یقیناً نبوده است و سپس موجود شده است..

بنابراین استصحاب عدم حکم جاری نیست؛ زیرا قوام آن به یقین سابق و شک لاحق است و در ما نحن فیه یقین سابق وجود ندارد و همیشه شک وجود دارد و حتی استصحاب عدم ازلی نیز جاری نیست؛ زیرا اگر حکمی باشد ازلاً موجود است و اگر نباشد ازلاً موجود نبوده است.

نتیجه آنکه استصحاب عدم جعل جاری نیست و چنین چیزی وجود ندارد و معارضه‌ای که میان استصحاب مجعول و استصحاب عدم جعل تصویر شد صحیح نمی‌باشد.

در ادامه اشکالی مطرح می‌کنند^۱ که مقصود ایشان خیلی واضح نیست، ولی به نظر می‌رسد مقصودشان

۱. همان:

این است که:

اگر گفته شود احکام ازلی هستند لازمه‌اش آن است که هیچ‌گاه استصحاب عدم حکم جاری نباشد؛ مثلاً اگر شک کنیم دعاء عند روية الهلال واجب است یا خیر، نمی‌توانیم استصحاب عدم جاری نماییم؛ زیرا هیچ‌گاه یقین به عدم آن وجود نداشته است، در حالی که می‌دانیم جریان چنین استصحابی پذیرفته شده است. در جواب می‌فرمایند: عدم جریان چنین استصحابی به حسب اراده‌ی لَبَّيْهِ الهیه است، ولی به اعتبار دیگر یعنی قبل از بلوغ، می‌توان استصحاب را جاری کرد. مکلف قبل از بلوغ قطعاً تکلیف فعلی خارجی به دعای عند روية الهلال نداشته است، شک می‌کنیم این عدم حکم فعلی خارجی تبدیل به حکم فعلی خارجی شده است یا خیر، استصحاب عدم جاری می‌کنیم. پس به اعتبار حالت قبل از بلوغ، استصحاب عدم جاری است اما به اعتبار عدم جعل که قوام آن به اراده‌ی الهیه است استصحاب جاری نیست. بنابراین در احکام تکلیفیه اشکال مرحوم نراقی و سید خوئی رحمتهما اللہ در جریان استصحاب دفع می‌شود.

اما نسبت به احکام وضعیه می‌فرمایند^۱ باید تفصیل قائل شویم؛

گاهی حکم وضعی دارای آمد است و به طور خودکار نقطه‌ی پایانی دارد، مثل حجیت مجعوله برای

إن قلت: فعلى هذا لا شك في أصل الوجوب فلا يمكن استصحاب عدمه.

قلت: الذي لا يمكن استصحاب عدم الوجوب بمعنى الإرادة اللبّية المتعلقة بحال الابتلاء، و أما استصحاب عدم الوجوب الفعلي الخارجي الثابت قبل البلوغ فلا مانع منه.

۱. همان، ص ۵۵:

و أما الأحكام الوضعيّة فإن قلنا: إنها منتزعة من التكليف و ليست مستقلّة في الجعل فحكمها حكمه.

و أما إن قلنا بكونها مستقلّة في الجعل ففيها تفصيل، لأنّه:

إمّا أن يكون ممّا له أمد و يرتفع بارتفاع أمده، كالحجّية المجعولة لفتوى المجتهد، فإنّ المتيقّن جعلها بالنسبة إلى حال الحياة، و أمّا بالنسبة إلى حال موته فجعلها مشكوك مسبوق بالعدم فالظاهر فيه جریان استصحاب عدم الجعل و يترتب على عدم الجعل عدم المجعول، و يكون حاكماً على استصحاب بقاء حجّية فتواه خارجاً، لأنّ استصحاب عدم الجعل يرفع الشكّ عن نفسه و عن المجعول، بخلاف استصحاب بقاء المجعول فإنّه لا يرفع الشكّ عن الجعل، فإنّ المجعول متفرّع على الجعل لا العكس.

إن قلت: ترتّب المجعول على الجعل ليس شرعيّاً.

قلت: بل هو شرعيّ، لأنّ منشأ ذلك كلّه بيد الجاعل، فإنّه لو لا الجعل لما كان مجعول و لا ترتّب للمجعول على الجعل كما هو واضح، فلا تعارض في هذا القسم، لحكومة استصحاب عدم الجعل على استصحاب بقاء المجعول.

و إمّا إن يكون ممّا جعل بنحو لا يرتفع إلّا بما جعله الجاعل رافعاً و مزيلاً له، كالحدث و النجاسة؛ فلو شكّ في بقائهما في الآن المتأخّر من جهة الشكّ في مزيلية الموجود فمقتضى استصحاب عدم جعل الشارع المشكوك مزيلاً وجود الجعل الفعليّ بالنسبة إلى ظرف الشكّ، و يترتب عليه وجود المجعول فعلاً، فهو يرفع الشكّ عن استصحاب عدم الجعل الفعليّ، لأنّه مسبّب عن كون الموجود مزيلاً و قد ارتفع ذلك بالاستصحاب، ففي هذا لا تعارض للاستصحابين.

فتوای مجتهد؛ زیرا فتوای مجتهد دارای تاریخ انقضاء است، قدر متیقن حجیت این فتوا مادامی است که مجتهد زنده است و اگر شک شود آیا مثلاً بعد از وفات شیخ طوسی رحمته الله هنوز فتوای او حجیت دارد یا خیر، استصحاب عدم جعل حجیت جاری می شود و اصل آن است که حجیت برای فتوای شیخ طوسی رحمته الله نسبت به بعد از حیات ایشان جعل نشده است و استصحاب عدم جعل، حاکم بر استصحاب مجعول است و لذا تقلید از او جایز نیست.

و گاهی حکم وضعی به گونه ای است که به خودی خود دوام دارد مگر آنکه مزیل و رافعی برای آن پدید آید، مانند حدث یا نجاست. اگر کسی شک کرد حدیثی که داشته است رفع شده است یا باقی است، از آنجا که وقتی نجاست و حدث جعل و اعتبار شد باقی است تا مزیل آن محقق گردد، پس استصحاب عدم مزیلیت موجود جاری می شود؛ چون شارع قبلاً مزیلی برای حدث مذکور قرار نداده بود، اکنون شک داریم رافع قرار داده است، استصحاب عدم جعل رافعیّت برای مشکوک جاری می کنیم، در نتیجه شکی نسبت به بقاء حدث یا نجاست باقی نمی ماند.

مثلاً مائی با تغیر نجس می شود و شک می کنیم با زوال تغیر طاهر شده است یا خیر؟ در این صورت استصحاب عدم جعل ازاله ی نجاست برای مشکوک جاری می شود و این استصحاب، شک ما را نسبت به بقاء نجاست از بین می برد و حاکم است؛ زیرا شک ما ناشی از این بود که آیا زوال تغیر مطهر است یا نیست و وقتی استصحاب می گوید مطهر نیست یعنی نجاست ماء باقی است؛ چون اقتضاء دوام دارد. و اگر نخواهیم تعبیر به حکومت استصحاب شود می گوئیم با ضمّ وجدان به اصل، احراز نجاست می شود؛ زیرا دلیل بیان می کرد ماء متغیر به نجاست، نجس است إلا اینکه مزیل و رافع نجاست بیاید و استصحاب بیان کرد زوال تغیر، مزیل نیست.

در ادامه ایشان می فرمایند^۱: در آن دسته از احکام وضعی که امر آنها به ید مکلفین است می توانیم هر دو جهت را بیابیم؛ مثلاً در ملکیت، گاهی شک می کنیم آیا زید خانه ی خود را یک ماه اجاره داده است یا دو ماه اجاره داده است؟ چون اجاره یک امر موقتی است و تاریخ انقضاء دارد قدر متیقن آن همان یک ماه است و شک می کنیم تا دو ماه ادامه دارد یا خیر، در اینجا استصحاب عدم جعل اجاره نسبت به ماه دوم

۱. همان، ص ۵۶:

و مما ذکر يظهر الكلام في الوضعیات التي بيد المكلفين كالملكية، فإنه لو آجر داراً و تردد بين كون مورد الإجارة شهراً أو شهرين فمقتضى استصحاب عدم جعل الملكية بالنسبة إلى الشهر الثاني و تقدّمه على استصحاب الملكية هو الحكم بتمامية الإجارة بعد الشهر الأول، أمّا لو كان منشأ الشك في بقاء الملكية وجود الخيار للمزيل للملكية أو إعماله فمقتضى الاستصحاب عدمه فيحكم ببقائها.

برقرار است و نوبت به استصحاب مجعول نمی‌رسد، ولی اگر منشأ شک در بقاء ملکیت چنین باشد که مزیل یا رافعی برای آن آمده است یا خیر؟ در این صورت استصحاب برعکس آن جاری است؛ مثلاً کسی کالای خود را فروخته است و می‌دانیم ملکیت استمرار دارد تا مزیل آن بیاید؛ زید که کتاب را خریداری کرده است برای همیشه مالک کتاب است مگر مزیلی بیاید؛ مثلاً فروشنده اعمال خیار کند و وقتی شک کنیم آیا خیار موجود است یا نه، استصحاب عدم خیار یا همان عدم مزیل جاری می‌شود و در نتیجه ملکیت باقی است؛ بر خلاف قضیه‌ی اجاره که استصحاب عدم جعل نسبت به اجاره‌ی ماه دوم جاری می‌شود.

خلاصه فرمایشات مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری رحمته‌الله

قضیه‌ی جعل و مجعول گاهی نسبت به احکام تکلیفیه سنجیده می‌شود و گاهی نسبت به احکام وضعیه. نسبت به احکام تکلیفیه چون روح حکم تکلیفی، ازلی است پس هیچ‌گاه حالت سابقه‌ی یقینی عدم ندارد تا استصحاب عدم جاری شود تا تعارضی پدید آید. اما نسبت به احکام وضعیه باید تفصیل قائل شد؛ حکم وضعی که تاریخ انقضاء دارد مجرای استصحاب عدم جعل است ولی نسبت به حکم وضعی که به حسب طبع، تاریخ انقضاء ندارد و دوام دارد استصحاب عدم مزیلیت مشکوک جاری است، در نتیجه حکم به بقاء آن می‌شود.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی